

مقایسه هرمان هسه و شمس تبریزی با تکیه بر کنولپ و مقالات^۱

مقاله علمی - پژوهشی

امیر طباطبایی^۲

قدرت الله خیاطیان^۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۱۲

چکیده

هرمان هسه (۱۸۷۷-۱۹۶۲م)، نویسنده و عارف آلمانی، از کودکی با تعالیم الهیات مسیحی آشنا شد و در جوانی به مکاتب عرفانی شرق گرایش یافت. وقایع زندگی هسه و مطالعات عرفانی وی، سبک خاصی را برای او پدید آورد که در داستان کنولپ قابل مشاهده است. این داستان مدرن به توصیف شخصیت عارف مسلک کنولپ می پردازد. از سوی دیگر، شمس تبریزی (۵۸۲-۶۴۵ق.) عارف ایرانی است که حکایت هایش در مقالات شمس روایت شده است. میان انگاره عرفانی شخصیت کنولپ در داستان هسه و شمس تبریزی در مقالات، شباهت هایی وجود دارد که محل بررسی و تحلیل است. در این مقاله به روش توصیفی-مقایسه ای، پس از معرفی مختصر هسه، به تشریح جایگاه عرفان در اندیشه و آثار او می پردازیم. سپس اثر کنولپ را به لحاظ فرم و محتوا بررسی، و ویژگی های عرفانی این شخصیت را در ادوار مختلف زندگی بیان می کنیم. در

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/JML.2020.31102.1941

۲. دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران، atabatabaei@semnan.ac.ir

۳. دانشیار گروه ادیان و عرفان، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران (نویسنده مسئول)، khayatian@semnan.ac.ir

ادامه به توضیح مختصری از زندگانی شمس می‌پردازیم تا ویژگی‌های عرفانی او را گزارش کنیم. پایان‌بخش این مقاله نیز مقایسهٔ دو اثر کنولپ و مقالات شمس و بیان مشابهت‌های دو شخصیت کنولپ و شمس تبریزی است. از جملهٔ این شباهت‌ها می‌توان به روایت‌های داستانی هر دو اثر اشاره کرد که در خدمت توصیف ویژگی‌های شخصیتی کنولپ و شمس، نظیر تنهایی معنوی و شوخ‌طبعی، قرار دارد. با این حال تفاوت اصلی در آن است که داستان کنولپ یک اثر ادبی است، اما مقالات، متنی شهودی به‌شمار می‌آید.

واژه‌های کلیدی: داستان کنولپ، شمس، عرفان، مقالات شمس، هسه.

مقدمه

هرمان هسه^۱، شاعر و نویسندهٔ آلمانی را با آثاری مانند *دمیان*^۲ و *سیدارتا*^۳ می‌شناسیم. دربارهٔ آشنایی این نویسنده با مکاتب و اندیشه‌های دینی و عرفانی غرب و شرق، نظرات متفاوتی وجود دارد. برخی از محققان بر این باورند که آشنایی هسه با تعالیم الهیات مسیحی، در سنین کم و از طریق پدرش ایجاد شد (Glenn, 1985: 2). همچنین تلاش بی‌سرانجام او برای تحصیل در رشتهٔ الهیات، به‌عنوان یکی از عوامل آشنایی هسه با تعالیم الهیات مسیحی ذکر شده است (نصر اصفهانی، ۱۳۸۶: ۱۳۲). با این حال، شاید مهم‌ترین عامل آشنایی او با عرفان و ادیان شرقی به نخستین سفرش به هندوستان برمی‌گردد (هسه، ۱۳۸۷: ۱۰۱)؛ اتفاقی که موجب شد تا چند سال بعد، دوباره به هند بازگردد و این بار حاصل پژوهش‌های فلسفی و عرفانی خود را در کتاب *سیدارتا* به رشتهٔ تحریر درآورد (هسه، ۱۳۸۹: ۱۰۱). برخی از محققان بر این باورند که مفاهیم عرفانی در داستان‌های این نویسنده بسیار استفاده شده است. داستان‌هایی که می‌تواند زندگی‌نامهٔ روحانی و معنوی هرمان هسه تلقی شود (هسه، ۱۳۸۸: ۱۰۱)؛ اگرچه از نظر برخی از صاحب‌نظران، داستان‌هایی نظیر *بازی مهرهٔ شیشه‌ای*^۴ و *نرگس و زرین‌دهان*^۵ از جمله مهم‌ترین آثار این نویسنده است (هسه، ۱۳۸۷: شش). شمس تبریزی نیز عارف عجیب ایرانی است که حکایت‌ها و داستان زندگی‌اش در آثار مکتوب دیگر عارفان و نویسندگان هم‌دورهٔ او روایت شده است. از جملهٔ این آثار که در بردارندهٔ حکایت‌های زندگی این صوفی نامدار ایرانی است، می‌توان به *مقالات شمس* اشاره کرد. *مقالات شمس* اثری مستقل دربارهٔ زندگانی شمس است که علاوه بر روایت سخنان و اقوال شمس تبریزی، به انعکاس تجارب زندگی شخصی شمس در سه دورهٔ کودکی، نوجوانی و بزرگسالی می‌پردازد. به‌نظر می‌رسد وضعیت خاص دوران زندگانی هسه و شمس که در دو اثر *کنولپ* و *مقالات* انعکاس یافته است، در دیدگاه عرفانی خاص این دو عارف تأثیر بسزایی داشته است؛

امری که موجب می‌شود تا براساس نظر برخی از متخصصان در حوزه عرفان تطبیقی، بتوان فارغ از ملیت، فرهنگ یا سرزمین خاص هر متفکری، تنها به واسطه سرشت یگانه ذات بشری، به مقایسه گرایش‌های عرفانی و معنوی ایشان دست زد (نک: استیس، ۱۳۹۸: ۲۱-۳۶). در این جستار بر آنیم تا با بررسی اثر ارزشمند داستان کنولپ، به مقایسه و تحلیل شخصیت عارف مسلک کنولپ، با شخصیت صوفیانه «شمس تبریزی» (۵۸۲-۶۴۵ ق.) که در مقالات شمس انعکاس یافته است، به روش توصیفی-مقایسه‌ای پردازیم.

پیشینه پژوهش

در این زمینه و با محوریت بررسی و تحلیل اثر کنولپ به صورت مقایسه با آثار متصوفه مسلمان، تاکنون اثر مستقلی اعم از مقاله یا کتاب به چاپ نرسیده است. با وجود این از دو مقاله زیر می‌توان یاد کرد:

«تأملی در اندیشه و آثار هرمان هسه و نقد داستان آگوستوس» نوشته محمدرضا نصر اصفهانی (۱۳۸۶) که پس از بررسی آثار و افکار هسه، به بررسی یکی از داستان‌های کوتاه او به نام آگوستوس که زمینه‌ای عرفانی دارد، می‌پردازد. در این مقاله، نویسنده در بخش نخست، اطلاعات دقیقی از سرگذشت این متفکر به دست می‌دهد و در بخش دوم به تحلیل اثر می‌پردازد، اما ملاک دقیقی برای تحلیل داستان ندارد.

مسعود سلامی و لیلی مسگرزاده (۱۳۸۷) در «بررسی مضمون عشق در میان و سیدارتای هرمان هسه از دو منظر روانکاوانه و رمانتیک»، با بررسی مفهوم عشق در دو اثر *میان* و *سیدارتا* به تحلیل روانکاوانه و عرفانی شخصیت‌های اصلی این دو داستان می‌پردازند. تفاوت اصلی تحقیق پیش رو با دو مقاله فوق در این است که ما در این تحقیق، اثر دیگر هرمان هسه یعنی داستان *کنولپ* را بررسی می‌کنیم. همچنین در این مسیر کوشیده‌ایم تا با تحلیل فرم و محتوای عرفانی این اثر به مقایسه شخصیت عارف مسلک *کنولپ* با شخصیت *شمس تبریزی* که در مقالات *شمس انعکاس* یافته پردازیم. پرسش‌های اصلی ما در این تحقیق این است که اولاً عرفان در ساحت اندیشه هسه چه جایگاهی دارد، دوم آنکه این اثر از کدام وجوه عرفانی شکل گرفته و چرا محتوای آن عرفانی تلقی می‌شود، سوم آنکه مقالات از کدام وجوه عرفانی شکل گرفته و میان انگاره شخصیت *کنولپ* در این داستان و انگاره *شمس تبریزی* چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد.

هرمان هسه و عرفان

الف) زندگی هسه و آشنایی او با ادیان و عرفان غرب و شرق

دربارهٔ آشنایی هسه با الهیات مسیحی می‌توان چند فرضیهٔ اصلی مطرح کرد. براساس شواهد موجود از زندگی او، به‌نظر می‌رسد از سنین کودکی و به‌واسطهٔ پدرش که کشیشی پروتستان بود، به الهیات علاقه‌مند شد (نصر اصفهانی، ۱۳۸۶: ۱۳۲)؛ مسئله‌ای که به تحصیل وی در مدارس مذهبی آلمان^۶ انجامید (هسه، ۱۳۹۶: ۲۲۱)؛ بنابراین می‌توان تربیت و رشد هسه در خانواده‌ای مذهبی را از جمله عوامل تأثیرگذار در علاقه‌مندی وی به الهیات مسیحی به‌حساب آورد (هسه، ۱۳۷۹: شش). همچنین برخی از محققان، ریشهٔ اصلی علاقه‌مندی هسه به عرفان‌های شرقی را گرایش او به مکتب رمانتیسم آلمانی می‌دانند؛ زیرا این مکتب از اندیشه‌های عرفانی تأثیر پذیرفته است. به عقیدهٔ این افراد، رمانتیک‌های آلمانی همچون هسه، در برابر کلاسیک‌ها که به میراث یونانی و رومی تعلق خاطر داشتند، به عرفان‌های شرقی نظیر عرفان هندی توجه نشان دادند (نجفی، ۱۳۷۹: ۳۵). توضیح آنکه در سنت ایدئالیسم آلمانی و به‌خصوص شیوهٔ رمانتیک، توجه به درون‌مایه‌هایی چون امر شگفت، شعر و مذهب به طرق مختلفی مطمح نظر قرار می‌گیرد (سلامی، مسگرزاده، ۱۳۸۷: ۱۴۷-۱۴۸). با وجود این، اگرچه سفر هسه به هندوستان عامل اصلی علاقه‌مندی او به عرفان شرقی است، وی معتقد بود «از کودکی در فضای روحانی مسیحیت و هند به یکسان نفس کشیده» است (تسیالکوفسکی، ۱۳۸۳: ۲۰).

ب) جایگاه عرفان در اندیشه و آثار هرمان هسه

وجود عناصر عرفانی در اندیشه و آثار هسه امری بدیهی به نظر می‌رسد؛ چنانکه می‌توان برخی از داستان‌های او همچون *گرگ بیابان*^۷ را اثری عرفانی در نظر گرفت (هسه، ۱۳۸۹: مقدمه ۹). برخی از صاحب‌نظران نیز، او را یکی از عرفای دوران خود معرفی می‌کنند. از نظر این افراد، وجود مفاهیم عرفانی و دینی در آثار وی، گرایش‌های فکری و تجاربی که هسه در دوران زندگی از سر گذرانده، به‌عنوان عوامل مؤثر در عارف تلقی شدن این نویسنده در نظر گرفته می‌شوند (نجفی، ۱۳۷۹: ۳۵). اما اینکه مقصود از عرفان در نظام فکری هسه و عامل شکل‌گیری آن چیست، در ادامه بررسی می‌شود.

به‌نظر می‌رسد بی‌علاقگی هسه به شریعت مسیحی، عامل اصلی گرایش او به افکار عرفانی بود؛ به این ترتیب که مفهوم منحصربه‌فرد ایمان در ساحت اندیشهٔ وی از شکل رسمی و شریعت‌محور به مفهومی عرفانی تغییر ماهیت پیدا کرد؛ بنابراین مقولهٔ «ایمان» در نظر هسه پیراسته از هرگونه

شکل شریعتی است و «تجربه‌ای شخصی و خصوصی» به حساب می‌آید (همان: ۳۶). به عبارت دیگر، در ساحت فکری او نوعی تلقی ویژه از عرفان وجود دارد که در آن عناصر گنوسی، هندی و چینی به چشم می‌خورد و نشانه‌های آن را در آثاری همچون سفر شرق می‌توان مشاهده کرد. هسه در این اثر، نگاه عرفانی خود را که در تلقی ویژه‌اش از مفهوم ایمان تجلی یافته، عامل اصلی «تحمل پذیر بودن زندگی» معرفی می‌کند (هسه، ۱۳۸۸: ۱۰۲).

نشانه‌ها و مضامین عرفانی در آثار هرمان هسه

چنانکه گفته شد، بسیاری از آثار این شرق‌شناس آلمانی سرشار از استعاره‌ها و نشانه‌های عرفانی و دینی است. به‌زعم برخی از مخاطبان او، اگرچه نشانه‌های عرفانی در آثار تلخ و عاری از طنزی همچون *دمیان* و *سیل‌ارتا* نقش محوری و اصلی ایفا می‌کند (هسه، ۱۳۸۹: نه)، در اثری مانند *بازی مهره شیشه‌ای* نیز این نشانه‌ها به‌وضوح مشاهده می‌شود؛ برای مثال، او در رابطه با مفهوم اسم این کتاب از تفریح یا سرگرمی خاصی سخن به میان می‌آورد که «توحید عرفانی»^۸ نام دارد (هسه، ۱۳۸۰: دوازده). علاوه بر این، عناصر عرفانی در برخی از آثار هسه همچون *سفر شرق*، به‌روشنی یافت می‌شود. در این اثر که «شرح احوال نمادین» نویسنده تلقی می‌شود، از نشانه‌های عرفانی مانند پیر، مراد و نقش آن در سفر روحانی، حلقه سالکان طریق و... سخن رفته است (هسه، ۱۳۸۸: ۱۱۰-۱۱۱).

جایگاه داستان کنولپ در میان آثار هسه

داستان کنولپ، از جمله داستان‌های کوتاه هرمان هسه است که در سال ۱۹۱۵ و با عنوان «سه روایت از زندگی کنولپ» منتشر شد (Glenn, 1985: 18). اگرچه به‌زعم نویسنده، اثر کنولپ از جهاتی مشابه با برخی از آثار دیگر او است (Hesse, 1972: 288)، داستان در سال‌های دهه شصت مورد توجه و استقبال مخاطبان اروپایی قرار گرفت (هسه، ۱۳۸۷: شش). به‌نظر می‌رسد شخصیت کنولپ که تحت تأثیر یکی از آثار^۹ جوزف فرایهر (۱۷۸۸-۱۸۵۷ م.)^{۱۰} شاعر اهل پروس نگاشته شد، با شاخصه‌ها و عناصر عرفانی پیوند دارد (نک: همان) و به نقش سالک طریق، در ساحت عرفان اسلامی تقرب می‌جوید. علاوه بر موارد فوق، این شخصیت به‌عنوان همزادی برای شخصیت اصلی داستان *گرگ بیابان* نیز در نظر گرفته می‌شود. از جمله خصوصیات عرفانی مشترک آن‌ها می‌توان به «حریت»، «اخلاص» و «نداشتن تعلق خاطر» به دنیا اشاره کرد (Glenn, 1985: 27-28). با این حال اهمیت داستان کنولپ تنها منحصر به موارد محتوایی فوق نیست. این اثر به‌لحاظ فرم نیز

در میان آثار هسه دارای اهمیت بسزایی است و به لحاظ نثر و سبک نگارش با دو اثر دیگر وی، یعنی *سیدارتا* و *نرگس و زرین دهان* قرابت دارد (همان: ۳۲). بنا بر آنچه گفته شد، داستان کنولپ از حیث محتوا، منطبق با تفکر عرفانی هسه است و از نظر سبک نگارش، با مهم‌ترین آثار او شباهت دارد.

بررسی داستان کنولپ

۱. شرح داستان

این داستان از سه فصل تشکیل شده است: «اوایل بهار»، «خاطرات من از کنولپ» و «در پایان». در ادامه به شرح مختصری از هر یک می‌پردازیم.

– **اوایل بهار:** در این فصل، کنولپ که مانند سالکی بی‌خانمان معرفی می‌شود، به دیدار دوست پوستگرش می‌رود و مدتی در منزل او اقامت می‌گیرند. پس از مراقبت پوستگر و همسرش از کنولپ و بعد از تحمل طعنه‌هایی مانند دائم‌السفر بودن او، نداشتن همسر و زندگی قلندرانه وی (Hesse, 1971: 10 and 16)، کنولپ از خانه خارج می‌شود و با افراد مختلفی دیدار می‌کند. او پس از مواجهه با فقری که از وجود خدا ناامید است، از ایمان و معرفت با حرارتی مثال‌زدنی دفاع می‌کند. همچنین از باران رحمت الهی که بر سر مؤمن و کافر یکسان می‌بارد سخن می‌گوید و در نهایت به منزل پوستگر بازمی‌گردد. در پایان این بخش، کنولپ به علت تمایل همسر پوستگر به کامجویی از او، شبانه فرار می‌کند (همان: ۲۵-۴۸).

– **خاطرات من از کنولپ:** پردهٔ دوم داستان با روایتی از دوست دوران کودکی کنولپ آغاز می‌شود. در این روایت، بیان می‌شود که برای کنولپ از کودکی مسئلهٔ مرگ اهمیت بسزایی داشته است (همان: ۵۲). او در این داستان بارها از دوستش تقاضا می‌کند که از ورای ظواهر امور به کنه و معنای باطنی آن‌ها نظر کند. از نظر او کار دنیا گذران است و امور زودگذر «عاقبت مثل همه چیز، پایانی دارند» (همان: ۵۵-۵۶). در انتهای این بخش، پس از آگاهی بخشی کنولپ از معنای مستتر در امور ظاهری، وی دوست دیرینه را ترک می‌گوید و به ادامهٔ سفر خود می‌پردازد (همان: ۷۳-۷۴).

– **در پایان:** اگر دو فصل قبلی داستان، روایت کودکی و جوانی کنولپ باشد، فصل سوم به پیری و مرگ او می‌پردازد. کنولپ که بدون اسم و رسم، زن و همسر، پیوسته در سیر و سفر به سر برده است، این بار و در پایان زندگی، با دوستی مواجه می‌شود که او را از کودکی می‌شناخته است. دوست او پزشک است و به علت بیماری کنولپ، دستور بستری شدن او را می‌دهد، اما

کنولپ راضی نمی‌شود؛ زیرا از «مرگ» خود آگاه است (همان: ۸۰-۸۱). این شخصیت که در تمام عمر خود همچون سالکان زیسته است، در پایان داستان، خدا را می‌بیند و با او گفت‌وگو می‌کند. خدا در این دیدار به او قوت قلب می‌دهد که شیوه قلندرمانه وی در زندگی و نوع سلوک او کاملاً درست و بر اساس تقدیر الهی است (همان: ۱۱۳-۱۱۴).

۲. بررسی فرم اثر

چنانکه گفته شد، کنولپ اثری داستانی است که در آن ویژگی‌های قصه و عناصر داستانی به روشنی دیده می‌شود. از جمله این عناصر می‌توان به طرح یا پیرنگ، زاویه دید، مکان و زمان، موضوع، درون‌مایه و نیز تکنیک‌های شخصیت‌پردازی اشاره کرد (نک: میرصادقی، ۱۳۹۴: ۵۰۹-۶۰۱).

بر اساس الگوی کلاسیک طرح، نمی‌توان داستان کنولپ را داستانی کلاسیک ارزیابی کرد (اسکولز، ۱۳۷۷: ۱۸). همچنین زاویه دید دانای کل در بخش اول و سوم داستان قابل مشاهده است (Hesse: 1971, 3). زاویه دید در داستان دوم نیز به صورت اول شخص ناظر است (همان: ۵۱) و بر این اساس، دو بخش اول و سوم این داستان برای خواننده باورپذیرتر به نظر می‌رسد (Kenan, 1989: 110). توصیف صحنه (مکان و زمان) در این داستان برای پرورش تدریجی شخصیت کنولپ بسیار تعیین‌کننده است؛ به گونه‌ای که زمان بهار در فصل اول، با بهار زندگی کنولپ مرتبط است و فصل زمستان در پرده آخر با مرگ او ارتباط می‌یابد (Hesse, 1971: 114). شخصیت‌پردازی هسه در این اثر نمایشی و دیالوگ‌محور است (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۱۲۵؛ Hesse, 1971: 20). موضوع این داستان نیز ستایش از رهایی از دنیا در سایه ترک تعلقات دنیوی و توجه به سیر آفاقی عنوان شده و درون‌مایه آن در خدمت توصیف شخصیت عارف مسلک کنولپ قرار دارد (هسه، ۱۳۸۷: شش و هفت).

۳. بررسی محتوای اثر

۳-۱. بررسی محتوای عرفانی داستان کنولپ

نشانه‌های دینی و عرفانی در آثار هسه، بسیاری از محققان را بر آن داشته تا به بررسی آثار او از منظر گرایش‌های مختلف الهیاتی بپردازند (Roney, 1999: 1). داستان کنولپ از این نشانه‌ها و عناصر عرفانی بی‌بهره نیست. در این داستان از شخصیتی اصلی به همین نام سخن می‌رود که می‌تواند به مثابه رند و قلندری تمام‌عیار تلقی شود (هسه، ۱۳۸۷: شش). این شخصیت که توسط

نویسنده به واسطه ویژگی‌های عرفانی مانند خلوص داشتن، رضایت دائمی از شرایط، تعلق خاطر نداشتن به دنیا و... به مخاطب معرفی می‌شود، قادر است همچون یک صوفی تمام‌عیار «در زمان مرگش زندگی خود را محاسبه کند و علاوه بر پذیرش قصور و کوتاهی‌هایش نتیجه بگیرد از آنچه انجام داده راضی است» (Glenn, 1985: 28). با این حال، تفاوت انگارهٔ عرفانی کنولپ با سایر شخصیت‌های داستان‌های هسه این است که کنولپ صرفاً فردی آسمانی تلقی نمی‌شود و ویژگی معنوی منحصر به فرد او زمینی بودن و در میان مردم بودن عنوان شده است (همان: ۳۲). عناصر عرفانی دیگر این داستان نیز بیشتر پیرامون شخصیت اصلی داستان و وقایع زندگی او می‌گذرد.

۲-۳. بررسی انگارهٔ عرفانی شخصیت کنولپ در داستان

در این قسمت به بیان ویژگی‌های شخصیتی کنولپ از طریق بررسی برخی از روایات موجود در داستان کنولپ خواهیم پرداخت. با بررسی این روایات می‌توان به تحلیلی از انگارهٔ عرفانی این شخصیت در سه دورهٔ کودکی، جوانی و پیری دست یافت.

۱-۲-۳. کودکی کنولپ

الف) نداشتن رابطهٔ صمیمی با پدر و بی‌توجهی به استعداد معنوی او

شاید مهم‌ترین نکته در زندگی کنولپ که زمینهٔ رشد معنوی‌اش او را در ادوار بعدی زندگی فراهم می‌سازد، رابطهٔ سرد او با پدر و خانواده‌اش باشد. تفاوت ویژهٔ او با اعضای خانواده، از همان سنین پایین و دوران کودکی ملموس است. وی تأکید می‌کند: «آن‌ها چیزی را که مهم‌ترین جلوهٔ وجود من است و شاید همان روح من باشد مهم نمی‌شمارند» (Hesse, 1971: 65). کنولپ معتقد است به‌رغم شباهت ظاهری با پدر و سایر بستگان، به‌لحاظ ویژگی‌های روحی با ایشان تفاوت دارد: «روحیات، چیزی نیست که پدر بتواند به فرزندش به ارث بدهد» (همان). به‌نظر می‌رسد نداشتن رابطهٔ نزدیک این شخصیت با پدر و مادر سبب می‌شود او از ویژگی‌های معنوی و استعداد عرفانی خاص خود با ایشان صحبتی نکند (همان: ۵۱).

ب) تنهایی کنولپ

کنولپ از کودکی، خود را با سایرین متفاوت و «بیگانه» تلقی می‌کند. او بعدها و در دوران جوانی به یکی از دوستان خود می‌گوید: «من برای آن‌ها بیگانه بودم.»^{۱۱} از نظر او دیگران نمی‌توانند

ویژگی‌های منحصر به فرد روحی و معنوی او را که از کودکی با وی همراه است درک کنند (همان). خصائصی معنوی که بعدتر در رفتارهای دوره جوانی او به خوبی مشاهده می‌شود؛ رفتارهایی چون دعوت افراد به خدا و کتاب مقدس، توجه به حکمت الهی در امور، دلدادگی به مفهوم ایمان و در یک کلام، پاک‌باختگی و دست‌شستن از دنیا (همان: ۲۶).^{۱۲} ویژگی‌های روحانی کنولپ موجب می‌شود تا او از همان دوران کودکی از خانه و بعدها از زن و فرزند فراری باشد و تأکید کند: «همیشه تنها مانده‌ام!» (همان: ۹۰)

پ) خودستایی و غرور کنولپ

از یک سو کلام کنولپ و اقدامات نامناسب او در مواجهه با پدر، مادر و دوستان و از سوی دیگر خصوصیات معنوی خاصی که او در سلوک عملی خود نشان می‌دهد، ما را با شخصیتی دوگانه مواجه می‌سازد؛ شخصیتی که از کودکی در کنار رفتارهای عرفانی پیش گفته، پیوسته موجبات ناراحتی و رنجش نزدیکان را فراهم می‌کند. شاید منشأ اصلی نزاع این شخصیت با خانواده و بی‌توجهی و بی‌میلی او به مدرسه و تحصیل (همان: ۸۸)، به غرور معنوی در او بازگردد؛ تکبری که عامل اصلی بیگانگی و غریبه‌بودن وی با دیگران تلقی می‌شود. با توجه به برخی از روایات در باب کنولپ، به نظر می‌رسد غرور او از نوعی اندیشه حقیقت‌طلبی ناشی شده است؛ به این بیان که او برخلاف سایرین، به دنبال حقیقت باطنی امور در هستی است و چنانکه در قسمتی از داستان به یکی از دوستان خود می‌گوید، برای به دست آوردن آرامش، در صدد کشف «حکمت باطنی کتاب مقدس است»؛ زیرا «درک حقیقت، چیزی نیست که در کتاب‌ها نوشته باشند» (همان: ۲۷). بنا بر آنچه گفته شد، حقیقت‌بینی و باطن‌گرایی این شخصیت، زمینه غرور معنوی خاص او در کودکی را فراهم کرده است.

ت) ترک مدرسه و بی‌توجهی به دانش رسمی

استعداد معنوی خاص کنولپ، در نهایت سبب می‌شود تا وی از تحصیل باز بماند. بازیگوشی و بی‌توجهی به دانش رسمی و نیز بیگانگی روحی میان کنولپ و دیگران، همین‌طور عاشق‌پیشگی و تعلق‌نداشتن به مادیات این جهانی، همگی زمینه انصراف کنولپ را از تحصیل فراهم می‌کند. او در این باره می‌گوید: «از مدرسه فرار می‌کردم، به سؤال‌ها جواب غلط می‌دادم» (همان: ۸۸).

۲-۲-۳. جوانی کنولپ

الف) بسیار سفر کردن

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عرفانی شخصیت کنولپ، پرداختن او به سلوک آفاقی و سفر در جهان کبیر است؛ چنانکه او به «مهاجر بی‌قرار و مرغ همیشه در پرواز» توصیف شده است (همان: ۱۲). کنولپ که در کودکی به علت بینش معنوی، برتری فکری و مناعت طبع خود، از خانواده و نزدیکان فراری شده است، پیوسته در سفر به سر می‌برد (همان: ۹). مهم‌ترین ویژگی این سفرها برای او این است که وی با دوستان و مریدانی مواجه می‌شود و هر بار به نحوی ایشان را از اموری دینی و الهی آگاه می‌کند؛ برای مثال، از شاگرد نعل‌بند در مورد مرگ و عروسی می‌پرسد و او را به فکر فرومی‌برد (همان: ۱۴). فرد دیگری را که به خاطر مشکلات زندگی از خدا و دین برگشته، به خدا دعوت می‌کند و از او می‌خواهد دوباره به کتاب مقدس توجه کند (همان: ۲۵-۲۶)؛ بنابراین شیوهٔ سلوکی کنولپ مبتنی بر نوعی سفر آفاقی و گفت‌وگوی روشنگرانه با افراد است.

ب) توجه به حکمت به جای علم

چنانکه بیان شد، به‌رغم استعداد در کسب دانش‌ها، کنولپ از کودکی برای آموزش رسمی اهمیتی قائل نبود و دانشمندان علوم ظاهری را خوار می‌پنداشت (همان: ۵۹ و ۷۹). در بیان دلایل این امر می‌توان به مواردی همچون به‌رسمیت‌نشناختن ویژگی‌های معنوی او توسط نظام آموزشی و نیز ایجاد محدودیت برای شخصیت آزاد و مستقل وی اشاره کرد. به عبارت دیگر، او نیز همچون تمام افراد، در طول زندگی خود با پرسش‌های اساسی مواجه است که مدرسه و آموزش رسمی توانایی پاسخگویی به آن را ندارد. پرسش از چیستی مرگ، ناکامی و... با این حال وی معتقد است پاسخ به این پرسش‌ها نه از طریق علوم که به کمک حکمت امکان‌پذیر است (همان: ۲۷). اندیشهٔ حکمی کنولپ موجب می‌شود که به دوستی بگوید: باید از ظاهر امور به باطن آن نظر کرد و به فرد دیگری بیان کند: باید ابن‌الوقت بود و در لحظه زیست؛ زیرا «لذت و هراس»^{۱۳} دو مفهوم توأمان است (همان: ۵۵).

پ) جفا در حق دوستان

کنولپ در این داستان، پیوسته موجبات ناراحتی و دلخوری دوستان و نزدیکان خود را فراهم می‌آورد. از مشاجره با پدر گرفته تا فرار از دست مریدانی که بر گردن او حق دارند (همان: ۴۸). چنانکه در سه فصل کتاب مطرح شده است، کنولپ پس از گفت‌وگو با دوستان، در نهایت

ناباوری، آن‌ها را ترک می‌کند. این تنهایی و فراق که کنولپ خودخواسته و به صورت اختیاری به عزیزان خود تحمیل می‌کند سبب می‌شود شادی از دل‌ها رخت بندد و تنهایی و تلخ‌کامی نصیب آن‌ها شود (همان: ۷۴). افزون بر این، کنولپ با زنانی نیز که به او ابراز علاقه می‌کنند، همین رفتار را نشان می‌دهد (همان: ۳۹). با این حال، به نظر می‌رسد این رفتار او بخشی از روش عرفانی خاص وی در نشان دادن حقیقت دنیا و زودگذربودن آن باشد (همان: ۴۸).

ت) بی‌خبری از خود و جهان اطراف و زیستن در لحظه

یکی از ویژگی‌های عرفانی که در شخصیت کنولپ مشاهده می‌شود، بی‌توجهی او به گذر زمان و زندگی در لحظه است؛ چنانکه یکی از دوستانش در مورد این خصوصیت او می‌گوید: کنولپ از وعده‌دادن و برنامه‌ریزی در زندگی و کشیدن نقشه‌های دور و دراز گریزان است؛ زیرا «وقتی آزادی آینده‌اش با برنامه‌ای مقید می‌گردد، احساس اسارت می‌کند» (همان: ۸).

۳-۲-۳. میانسالی و پیری

الف) بی‌توجهی به اظهار فضل و رفتارهای متظاهرانه

در جهان‌بینی عرفانی کنولپ، رفتارهای متظاهرانه جایگاهی ندارد. اگرچه ممکن است رفتارهایی از او همچون «میگساری»، در برابر دیدگان عموم انجام شود و امکان سرزنش شدن را برای وی فراهم آورد؛ با این حال، کنولپ در تنهایی با مریدان خود به گورستان می‌رود و در آنجا به مفهوم مرگ فکر می‌کند (همان: ۵۲). به عبارت دیگر، رفتارهای معنوی کنولپ دور از چشم سایرین و در نهایت تنهایی اتفاق می‌افتد.

ب) شوخ‌طبعی و بی‌پروایی در بیان مقصود

به نظر می‌رسد گفتمان عرفانی کنولپ بر نوعی شوخ‌طبعی و طنز مبتنی باشد؛ نوعی طنز ویژه که نه تنها موجب رنجش اطرافیان نمی‌شود، بلکه عموماً نوعی شیرین‌زبانی خاص به حساب می‌آید که می‌تواند زمینه‌ساز ارتباط دوستانه او با سایرین شود. کنولپ علاوه بر شوخ‌طبعی و بی‌پروایی در اظهار نظر، به گزیده‌گویی در محاوره و سرودن اشعار نیز مشهور است (همان: ۶۹).

پ) کودک‌اندیشی و بی‌پروایی در سبک زندگی معنوی

ویژگی عرفانی دیگر شخصیت کنولپ که در دوران کهولت نیز با او همراه است، کودک‌اندیشی او در برخورد با رویدادهای تلخ و شیرین زندگی است. او منشأ این خصوصیت عرفانی خود را به

عیسی مسیح^{۱۴} برمی گرداند و بیان می‌دارد: «مسیح میان کودکان می‌نشیند و می‌گوید این‌ها برای من از بزرگان با خودفروشی‌شان عزیزترند» (همان: ۲۸). از نظر کنولپ، کودکان به‌علت صفاتی همچون صداقت، آزادی و پاک باطنی بر بزرگان برتری دارند و او تلاش می‌کند تا در سلوک خود سادگی و سبک‌رایی کودکان داشته باشد؛ امری که در نهایت موجب رستگاری وی می‌شود (همان: ۶۹ و ۱۱۰).

ت) رفاقت با مرگ

کنولپ از کودکی، منتظر مرگ است. او با دوست خود به گورستان می‌رود، در آنجا شعر می‌سراید و استراحت می‌کند. همچنین تا آخر عمر تلاشی برای حفظ جان‌ش نمی‌کند و به سلوک آفاقی خود ادامه می‌دهد (همان: ۸۱). به عبارت دیگر، او همواره در زندگی به مرگ می‌اندیشد و ترسی از آن ندارد. از نزدیک شدن به زمان مرگ خود آگاه است تا حدی که خود را در پیشگاه خدا می‌بیند و «با او گفت‌وگو می‌کند» (همان: ۱۱۲). هرچند چگونگی این گفت‌وگوها مشخص نیست، خدا همچون یکی از دوستان کنولپ به او می‌گوید: کارهای او در زندگی به نام خدا انجام شده، او پیوسته همراه و شریک وی بوده و «فرزند و جزئی از خدا تلقی می‌شود» (همان: ۱۱۳). کنولپ در آخرین پردهٔ داستان و به هنگام مرگ، صدای مادر و دوستان خود را در صدای خدا به‌خاطر می‌آورد (همان: ۱۱۳-۱۱۴). به نظر می‌رسد در این توصیف، روح کنولپ، خدا و خویشان را در وحدتی ادراک می‌کند که می‌تواند به آموزهٔ عرفانی شوق و غرب مبنی بر دیده شدن و تجلی خدا در همهٔ چیزها^{۱۵} تقرب جوید (اتو، ۱۳۹۷: ۱۲۴ و ۱۲۸)؛ بنابراین در ساحت اندیشهٔ عرفانی کنولپ، مرگ عنصری مطلوب تلقی می‌شود؛ زیرا می‌تواند او را به خدا و دیدار با او برساند.

۴-۲-۳. داستان کنولپ، به‌مثابهٔ زندگی نامهٔ خود نوشت عرفانی هسه

شخصیت کنولپ، علاوه بر این داستان در دیوان اشعار هسه به‌کار رفته است. از این‌رو می‌تواند به‌عنوان تخلص شاعری وی نیز در نظر گرفته شود (هسه، ۱۳۸۸: ۶۰). با این حال، پس از نگارش این داستان، برخی از محققان از راز آمیز بودن این شخصیت سخن گفته‌اند. به عقیدهٔ ایشان، کنولپ می‌تواند همچون برادر خیالی هسه نیز تلقی شود (Glenn, 1985: 33). همچنین تعلق خاطر ویژهٔ نویسنده به این شخصیت، احتمال این را که کنولپ تصویر برساختهٔ نویسنده باشد، قوت می‌بخشد (همان: ۳۴). با توجه به موارد فوق و پذیرش این نکته که کنولپ، در حقیقت پوششی برای نویسنده است (تسیالکوفسکی، ۱۳۸۳: ۲۲) و با توجه به اینکه برخی از محققان داستان‌های کوتاه

هسه را نوعی حدیث نفس برای وی انگاشته‌اند (Stelzig, 1988: 117)، همچنین با در نظر گرفتن وجوه عرفانی این داستان، می‌توان آن را زندگی‌نامه خودنوشت عرفانی هسه نیز تلقی کرد. از آنچه تاکنون گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که هسه با تعالیم عرفانی غرب و شرق آشنا بوده و نشانه‌ها و عناصر آن را در داستان‌های خود به کار برده است. یکی از داستان‌های کوتاه هسه که به مثابه زندگی‌نامه عرفانی خودنوشت نویسنده تلقی می‌شود، داستان کنولپ است. این اثر به لحاظ فرم داستانی، مدرن محسوب می‌شود و محتوای عرفانی آن در خدمت توضیح شخصیت عارف مسلک کنولپ قرار دارد. در این داستان، ویژگی‌های عرفانی شخصیت کنولپ را در سه دوره کودکی، جوانی و پیری مشاهده می‌کنیم. به نظر می‌رسد انگاره عرفانی این شخصیت از جهات گوناگونی به برخی از متصوفه اسلامی و خصوصاً به انگاره شمس تبریزی نزدیک است. برای اثبات این مدعا به بیان ویژگی‌های شخصیتی شمس تبریزی که در مقالات شمس انعکاس یافته می‌پردازیم.

شمس تبریزی و مقالات شمس

۱. زندگی شمس تبریزی

اطلاعات ما در باب زندگی شمس (۵۸۲-۶۴۵ ق) بسیار اندک است. منابع ما در مورد کودکی و نوجوانی او محدود به چند روایت جزئی می‌شود که در مقالات منعکس شده است. با بررسی این روایات می‌توان گفت از کودکی حالات عرفانی برای شمس ایجاد شده است، اما نزدیکان و از جمله پدرش از آن آگاهی نداشته‌اند (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۷۷). با این حال، به عقیده محققان، شمس را می‌توان از طریق مقالات، سخنانی که امثال سلطان ولد (۶۲۳-۷۱۲ ق)، افلاکی (۷۶۱ ق) و خصوصاً مولانا (۵۸۶-۶۵۲ ق) در باب او گفته‌اند شناخت (مشتاق مهر، ۱۳۷۹: ۳۴). شاید علت اصلی کم‌اطلاعی درباره زندگی شمس این باشد که او علاقه‌ای به نگارش متن مکتوب نداشته و از جوانی از درس و مدرسه فراری بوده است (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۷۷). با این حال شناخت شمس، بیشتر از طریق شناخت مولانا میسر می‌شود (چیتیک، ۱۳۹۱: ۲۰۰). مهم‌ترین نکته درباره زندگی شمس، دیدار او با مولانا است که می‌تواند یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ عرفان اسلامی به حساب آید (مشتاق مهر، ۱۳۷۹: ۳۳)؛ دیداری که به زعم صاحب نظران سبب شد مولانا به عارفی تمام‌عیار تبدیل شود و «لوله در هفت اقلیم جهان افکند» (شمس تبریزی، ۱۳۸۹: ۱۳).

مقالات شمس

مقالات، اثر مستقلی دربارهٔ شمس تبریزی است که انعکاس‌دهندهٔ سخنان او در زمینهٔ قصص و روایات عرفانی، مشایخی که وی حضور ایشان را درک کرده و... می‌شود. از سوی دیگر، باید توجه داشت که این اثر شامل اطلاعاتی در باب زندگی شمس است که قطعاً توسط مولانا گردآوری نشده، بلکه به‌وسیلهٔ افرادی که در جلسات خصوصی شمس حضور داشته‌اند، مکتوب شده است (چیتیک، ۱۳۹۱: ۲۰۰). باین حال، مولانا مطالب مثنوی را دانسته یا ندانسته از مقالات شمس اخذ کرده است (زرین کوب، ۱۳۹۶: ۲۷۴). گفتنی است از طریق مقالات می‌توان ویژگی‌های شخصیتی شمس، همچون مقام و رتبهٔ معنوی او را درک کرد (چیتیک، ۱۳۹۱: ۲۰۱).

۱. بررسی فرم اثر

براساس آنچه گفته شد، مقالات شمس اثری تاریخی و کلاسیک در حوزهٔ عرفان اسلامی است که حاوی سخنان پراکندهٔ شمس تبریزی در مجالس و عظ است. از آنجا که مقالات در زمرهٔ آثار داستانی به حساب نمی‌آید، نمی‌توان برای آن وجوه مختلفی همچون عناصر داستانی متصور بود. در حقیقت این اثر، حاوی روایاتی است که حقیقتاً رخ داده است؛ باین حال، به‌رغم داستانی نبودن این متن، از آنجا که برخی از روایات آن دارای مضمونی داستانی است، می‌توان از دریچهٔ برخی عناصر داستانی به آن نگرست؛ برای مثال، از حیث زاویهٔ دید، برخی از روایات شمس به‌صورت «اول شخص مشارکت‌کننده» بیان شده است (نک: موحد، ۱۳۷۵: ۳۲؛ میرصادقی، ۱۳۹۴: ۱۲۵). اگرچه دربارهٔ سایر عناصر داستانی در این اثر نمی‌توان نظر قطعی داشت، مقالات، متنی شهودی محسوب می‌شود که از روایات شعرگونهٔ شمس تبریزی حاصل شده و شامل کلمات آهنگین و گفته‌های موزون است. سبک نگارش این اثر، منحصربه‌فرد است و ریتم زبانی آن نیز از آهنگی خاص پیروی می‌کند (حیدری و میرزایی، ۱۳۹۴: ۱۳۷). برخی از محققان، نقطهٔ قوت مقالات را قاطعیت و تأثیرگذاری کلام شمس در بیان روایات دانسته‌اند (چیتیک، ۱۳۸۶: ۳۷).

۲. بررسی محتوای اثر

محتوای این اثر همچون بسیاری از رسائل و مکتوبات عرفانی، در حوزهٔ عرفان و تصوف اسلامی است. در حقیقت مقالات، اثری شهودی است که قابلیت تأویل‌پذیری داشته و به‌لحاظ تاریخی متنی زنده و پویا تلقی می‌شود (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۷۷). این متن حاوی اقوال و روایت‌های پراکنده‌ای در موضوعات مختلف عرفانی، اخلاقی و در بیان ویژگی‌های شخصی شمس تبریزی، تعالیم و قصه‌های او است که از زبان وی مطرح می‌شود (موحد، ۱۳۹۱: مقدمه).

۱-۲. بررسی انگاره عرفانی شخصیت شمس در مقالات

در این قسمت به بیان ویژگی‌های شخصیت شمس تبریزی از طریق بررسی برخی از روایات موجود در مقالات شمس می‌پردازیم. با بررسی این روایات که از زبان او بوده و منعکس‌کننده شیوه زندگی و مواجهه وی با مسائل و رویدادهای مختلف است، می‌توان به تحلیلی از انگاره شخصیت عرفانی شمس در ادوار مختلف حیات و نیز سبک معنوی و سلوکی ویژه وی در موارد زیر دست یافت.

۱-۱-۲. کودکی شمس

از خلال روایاتی که در مقالات مطرح شده است، چهار ویژگی بارز و اصلی مقوم شخصیت شمس در دوران کودکی به دست می‌آید. در ادامه به شرح و توضیح هریک از این ویژگی‌ها می‌پردازیم:

الف) نداشتن رابطه صمیمی با پدر و بی‌توجهی خانواده به استعداد عرفانی شمس
شمس بارها و در خلال روایاتی که از کودکی خود به دست می‌دهد، به ناتوانی درک خانواده و خصوصاً پدرش از مقامات معنوی و حالات روحی ژرفی که داشته است، انتقاد می‌کند. او صراحتاً بیان می‌دارد: «پدر من از من واقف نی!» و او را به مرغ خانگی تشبیه می‌کند که نمی‌تواند در دریای معرفت وارد شود: «تو با من چنانی که خایه بط را زیر مرغ خانگی نهادند، پرورد و بط بچگان برون آورد، بط بچگان کلان ترک شدند، با مادر به لب جو آمدند، مادرشان مرغ خانگی است، لب لب جو می‌رود، امکان درآمدن در آب نی. اکنون ای پدر، من دریا می‌بینم! اگر تو از منی یا من از توام، درآ در این دریا و اگر نه، برو بر مرغان خانگی!» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۷۷). ظاهراً این مسئله رفته‌رفته سبب شده که وی احوال باطنی را بر پدر آشکار نکند: «باطن را و احوال باطن را چگونه می‌توان آشکار کردن؟» (همان: ۱۱۹)؛ زیرا از نظر شمس، برای درک قابلیت‌های معنوی افراد و مشاهده ویژگی‌های معنوی آن‌ها می‌بایست عاشق بود. مفهومی که با پدر و خانواده او ربط و نسبتی نداشته است (همان).

ب) تنهایی شمس

به علت مسائلی که بیان شد، شمس از کودکی خود را تنها می‌دیده است. این تنهایی اگرچه برای سایر افراد مذموم تلقی می‌شود و تأثیرات منفی دربردارد، برای شمس، با نوعی پرورش شخصیت

معنوی در سایهٔ استقلال از خانواده همراه است. او در این باره می‌گوید: «خدا خود مرا تنها آفرید! پدر و مادر من مردند و مرا ددگان پروردند» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۹۸). تنهایی شمس بی‌تردید گونه‌ای از تنهایی است که در آن، فرد کسی را هم‌فکر و هم‌مسلك خود نمی‌یابد. از این‌رو، شمس برای خود زندگی غریبانه‌ای متصور بود: «من در شهر خود غریب، پدر از من بیگانه، دلم از او می‌رمید!» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر دوم: ۱۴۲).

پ) خودستایی و غرور شمس

تا بدین جا معلوم شد که شمس برخلاف بسیاری از کودکان هم‌دورهٔ خود، کودکی متفاوتی را تجربه کرده است. او اگرچه انتقاداتی به خانواده و پدر دارد، نقش تربیتی ایشان را در شکل‌گیری طبع نازک عرفانی خود بی‌بدیل ارزیابی می‌کند؛ چنانکه معتقد است اگر این خودستایی، ناشی از عیب و نقصی در شخصیت او باشد، این عیب به پدر و مادر او برمی‌گردد که او را «چنین به ناز برآوردند!» (همان: ۲۸). این ناز و تنعم که در دوران کودکی شمس مشاهده می‌شود، می‌تواند به‌عنوان هستهٔ اصلی اندیشهٔ خودستایی معنوی وی مطرح شود. اندیشه‌ای که بعدها موجب شد تا کسانی چون شimmel (۱۹۳۳-۲۰۰۳ م) از آن به‌عنوان غرور معنوی عظیم یاد کنند (چیتیک، ۱۳۹۱: ۲۰۱). این ویژگی شمس در عبارت زیر به‌وضوح قابل مشاهده است:

«آن کس که به صحبت من راه یافت، علامتش این است که صحبت دیگران بر او سرد شود و تلخ شود» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۷۴).

ت) فرار از مدرسه و بی‌توجهی به دانش تعلیمی

براساس نص مقالات، اطلاعات ما از دوران کودکی شمس و نحوهٔ تحصیل او بسیار اندک است. باین حال، براساس گزارش‌هایی که به نحوهٔ حضور او در خانقاه یا مدرسه مربوط می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که وی در هر دوره‌ای از زندگی، از درس و بحث فراری بوده و بعضاً پس از آنکه اندکی از آغاز تحصیل و حضورش در «خانقاه» یا «مدرسه» می‌گذشته، از آنجا فرار می‌کرده است (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۱۴۱)؛ باین حال از نظر برخی از محققان، اگرچه شمس از علوم تعلیمی زمان خود بی‌بهره بوده، امی تلقی نمی‌شود و اشارات مکرر وی به معلمان خود و استناد او به منابع اسلامی نشان می‌دهد که از علوم اسلامی بهرهٔ کافی داشته است (چیتیک، ۱۳۹۱: ۲۰۲).

۲-۱-۲. جوانی شمس

با بررسی روایات مرتبط با دوران جوانی شمس در مقالات، اگرچه ویژگی اصلی شخصیت عرفانی او در این دوران به دست می‌آید، از آنجا که روایات مطرح شده در این اثر دقیقاً در باب دوره جوانی حیات شمس توضیحی ارائه نمی‌دهد، این نظریه قابل طرح و بررسی است که ریشه این ویژگی‌های شخصیتی به دوران جوانی وی بازمی‌گردد، اما در سایر ادوار زندگی او نیز می‌توان نشانه‌هایی از آن را یافت. ویژگی‌های زیر نیازمند مقدماتی، همچون رسیدن به ثبات در شخصیت و نیز استقلال فرد از خانواده است؛ بنابراین امکان تحقق آن در دوران کودکی میسر نیست و به احتمال زیاد به دوران بزرگسالی شمس بازمی‌گردد.

الف) بسیار سفر کردن

شاید، ویژگی اصلی شخصیت عرفانی شمس در این دوره، نگاه او به مفهوم سفر و سلوک باشد. در فرهنگ اصطلاحات عرفانی، مفهوم سفر و سلوک با سالک طریقت و کسی که در جست‌وجوی حق است گره خورده، چنانکه سلوک در لغت به معنی به‌راه رفتن و به‌راه آمدن و رفتن علی‌الاطلاق به کار رفته است (نسفی، ۱۳۹۱: ۱۷۱). بزرگان صوفیه نیز درباره اهمیت مفهوم سلوک، فراوان سخن گفته‌اند و برخی از ایشان، سلوک را در کنار کشف و سماع از شروط اصلی تصوف برشمرده‌اند (کلابادی، ۱۳۷۱: ۳۷۲). در مورد انواع سلوک، باید گفت که این اصطلاح در یک تقسیم‌بندی، به آفاقی و انفسی یا ظاهری و باطنی منقسم می‌شود (نسفی، ۱۳۹۱: ۱۷۱). عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ق) نیز سلوک را سیری درونی ارزیابی می‌کند که طی آن قلب سالک متوجه حق تعالی می‌گردد (کاشانی، ۲۰۰۵: ۳۶). باین حال سفر در اندیشه عرفانی شمس تبریزی مفهوم دیگری می‌یابد. وی معتقد است سلوک باید علاوه بر بعد انفسی و درونی، شامل سلوک در جهان بیرونی نیز باشد. از این رو، چنانکه در سیره او نیز آمده است، شمس بسیار سفر می‌کرد و این سفر را علاوه بر خود، برای رشد و تعالی معنوی مریدان نیز رکنی اساسی در نظر می‌گرفت. به عقیده شمس، سفر که با درد فراق برای مریدان همراه است، می‌تواند برای رشد و تعالی شخصیت معنوی ایشان نیز مفید باشد (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۱۶۳). گفتنی است برخی از اهل عرفان، به علت مسافرت‌های فراوان شمس به او لقب «پرنده» داده بودند: «جماعت مسافران صاحب‌دل [شمس را] پرنده گفتندی، جهت طی زمینی که داشته است» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۱۵).

ب) توجه به حکمت به جای علم

از سخنان شمس برمی آید که وی به نوعی از دانش و علم مسلط است که با دانش ظاهری زمانهٔ خود متفاوت است و بر درک عرفانی متفاوت او از سایر متصوفه دلالت دارد. او با استناد به روایتی از رسول خدا، خود را در زمرهٔ خواصی می داند که ذوقی دگر دارد و به زعم حضرت رسول در زمرهٔ نازنینان امت ایشان تلقی می شود (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۱۸۴-۱۸۵). به عبارت دیگر، شمس خود را صاحب علمی می داند که با عمل در هم آمیخته است و جنبهٔ عملی آن نیز شامل همین سفرها و مصاحبت با افراد مختلف می شود که همگی جنبه‌ای از کار نیک است (همان). همچنین او خود را واجد نوعی از دانش باطنی می داند که در برابر دانش اهل ظاهر قرار دارد و آن را حکمت می نامد (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۳۴۵). انتقاد شمس از علوم ظاهری ممکن است به این علت باشد که این علوم به دلایل نادرستی فراگرفته می شود و می تواند ممانعی بر سر راه فهم عمیق تر باشد (چیتیک، ۱۳۹۱: ۲۰۵).

پ) جفا در حق دوستان و مریدان

همان طور که گفتیم، در سلوک شمس تبریزی، تأدیب نفس به واسطهٔ اعمال ویژه‌ای اتفاق می افتد که خود شمس در آن‌ها نقش اصلی را ایفا می کند، برای مثال اگر می خواهد به دوست یا سالکی اهمیت تربیت نفس و ریاضت نفسانی را بیاموزد، با قطع ارتباط با وی، تلاش می کند تا ذره‌ای از این مفهوم را به او بچشاند (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۱۶۳). از این رو در ساحت اندیشهٔ عرفانی شمس، مرید پیش از هر چیز باید با مشقات و سختی‌هایی که استاد در حق او اعمال می کند، آب دیده شود تا اولاً شایستهٔ درک محضر مراد شود، ثانیاً دریابد که «کار، جفا دارد» (همان، ۲۱۹). به نظر می رسد باطن و شالودهٔ این بی‌مهری‌ها که شمس عامدانه در حق مریدان روا می دارد، برای پرورش ویژگی‌های روحی و معنوی خود آنان و درواقع از روی محبت وی باشد (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر دوم: ۱۷). علاوه بر این، شمس در بینش عرفانی خود معتقد بود که استاد باید به تمامی خود را وقف شاگرد کند و معنای لطف را با قهر به آن‌ها بیاموزد (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۲۷۹).

ت) بی‌خبری از خود و جهان اطراف و زیستن در لحظه

یکی از ویژگی‌های سلوکی منحصر به فرد شمس تبریزی این است که در اثر جذب و حال معنوی مداومی که داشته، پیوسته از جهان اطراف، زندگی روزمره و حتی از خود غافل بوده است. او

به صراحت در یکی از روایت‌ها می‌گوید: از شمس که گاهی خود را فراموش می‌کند، نمی‌توان توقع داشت که از دیگران خبری داشته باشد! (همان: ۲۶۷). از گفته‌های شمس این‌طور برمی‌آید که او سرشار از حضور الهی است. حضور خدا را با خود و در لحظات مختلف حیاتش حس می‌کند و به جای فکر کردن به دنیا و عقبی، به فکر آن و لحظه‌ای است که در آن، خداوند حضور دارد (همان: ۷۹).

۳-۱-۲. میانسالی و پیری شمس

در ادامه برخی از ویژگی‌ها شخصیتی شمس که به نظر می‌رسد از برجسته‌ترین ویژگی‌های دوران میانسالی او است و می‌تواند در شکل‌گیری انگاره شخصیت عرفانی وی نقش اصلی را ایفا کند، بیان می‌شود:

الف) بی‌توجهی به اظهار فضل و رفتارهای متظاهرانه

شمس در قسمت‌های مختلف مقالات، از ظاهرسازی علمی و خدعه‌ای که به‌منظور جذب مریدان و شاگردان گریبان‌گیر علمای ظاهری بوده، بیزاری جسته است. او پیوسته به مستمعان گوشزد می‌کرد که باید خود را برای خدا تهی کنند (همان: ۲۰۶-۲۰۷). از نظر او، هر رفتاری که به دورویی و نفاق منجر شود، قابل قبول نیست و فرد باید از خواسته‌های شخصی تهی شود (چیتیک، ۱۳۹۱: ۲۰۷). یکی از مصادیق رفتارهای متظاهرانه از منظر شمس تبریزی که می‌تواند به‌نوعی اظهار فضل تلقی شود، نگارش رسائل و مکتوبات علمی است. از این‌رو به نظر می‌رسد شمس نیز مانند سقراط، علاقه‌ای به کتابت نداشته و نوشتن آرا و افکار او بعدها توسط شاگردانش انجام شده است (شیمیل، ۱۳۷۵: ۴۴).

ب) شوخ‌طبعی و بی‌پروایی در بیان مقصود

چهره شمس تبریزی در مقالات، چهره رندی بی‌پروا و قلندری خوش‌ذوق و سلیقه است که برای درس دادن امور معنوی به شاگردان، از راه‌های مختلف و از جمله استفاده از مثل و لطایف نغز بهره می‌برد. او این کار را با چنان ظرافتی انجام می‌دهد که گاهی تشخیص روایات جد از طنز به راحتی برای مخاطب امکان‌پذیر نیست؛ برای مثال در فقره‌ای از مقالات، شمس برای شناساندن مقصود خود که می‌تواند مفهومی همچون جهل مرکب انسان و ناتوانی ادراک او از حقیقت امور باشد، از این لطیفه‌ها و شوخی‌های نغز بهره می‌برد (شمس تبریزی، ۱۳۷۵: ۳۱).

پ) کودک‌اندیشی و بی‌پروایی در سبک زندگی معنوی

از روایات منعکس شده در مقالات، این‌طور استنباط می‌شود که شوخ‌طبعی شمس، تنها در خدمت بیان افکار و برخی از تعالیم وی نبوده است، بلکه سلوک خاص شمس در برخورد با مصائب دنیوی، به‌کارگیری بازیگوشی‌هایی از نوع کودکانه بوده است که گاهی در لحن و بیان او نیز در قالب طنز نمایان می‌شود. در حقیقت شمس تبریزی در سایهٔ همین بازیگوشی‌ها، فراغتی از دنیا و اهل آن پیدا می‌کند و می‌تواند آزادانه به‌غایت نهایی و محبوب ازلی خود بیندیشد؛ بنابراین نه تنها بازی در اندیشهٔ عرفانی شمس، عنصری مذموم تلقی نمی‌شود، بلکه چیزی بارزش است که براساس نص قرآن کریم با حقیقت دنیا ارتباط دارد (انعام: ۳۲). با این حال، از نظر وی مفهوم بازی به هیچ وجه دلالت بر امری موهوم ندارد و اتفاقاً جد و فریضه تلقی می‌شود، چنانکه بالغان نیز باید مانند کودکان بازی را جدی بپندارند (شمس تبریزی، ۱۳۷۵: ۱۵۰). براساس آنچه گفته شد، شوخ‌وشنگی و کودک‌انگاری می‌تواند ویژگی اصلی شخصیت عرفانی شمس محسوب شود. مسئله‌ای که سبب می‌شد او علاوه بر بزرگسالان، مریدانی در میان خردسالان پیدا کند (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۲۰۹).

ت) رفاقت با مرگ

اگر ویژگی اصلی شخصیت عرفانی شمس در مقالات، رندی و قلندرصفتی او باشد و اگر آزادی او در بیان عقاید و نظرات شاذ، وجه تمایز اصلی نگاه عرفانی و معنوی او از سایر اهل تصوف در نظر گرفته شود، بی‌تردید می‌توان گفت یکی از دلایل شکل‌گیری این آزادی از قیدوبندهایی که سایر اهل عرفان و علمای دورهٔ شمس به آن وابسته بودند، حاصل مرگ‌اندیشی مداوم او و سلوک خاص وی است؛ روشی که به نوعی رفاقت با مرگ شباهت دارد؛ چنانکه شمس پیوسته به مخاطبان خود گوشزد می‌کرد: «اگر تو را روشنایی و ذوقی هست که مشتاق مرگ می‌باشی... مبارکت باد! ما را هم از دعا فراموش مکن» (شمس تبریزی، ۱۳۷۵: ۳۵). از نظر شمس علاوه بر مرگ‌اندیشی در هر فعالیت و کاری، فرد باید «مرگ را دوست بدارد» و در این صورت است که یک کار یا فعالیت «نیکو» تلقی می‌شود (همان).

به‌هرحال، مقالات شمس، اثری مستقل در حوزهٔ عرفان و تصوف اسلامی است که حاوی روایات پراکنده‌ای از شمس تبریزی عارف و صوفی مسلمان است. براساس روایات و اقوال شمس که در مقالات انعکاس یافته است، برخی از ویژگی‌های عرفانی و معنوی این صوفی مسلمان را در سه دورهٔ کودکی، جوانی و پیری، می‌توان بررسی کرد.

مقایسه داستان کنولپ و مقالات شمس از حیث فرم و محتوا

همان گونه که گفته شد، داستان کنولپ اثر هسه، داستانی کوتاه است که حاوی روایت‌های گوناگونی درباره شخصیت اصلی داستان، کنولپ است. در این داستان مدرن، روایت‌های کوتاهی از سه دوره زندگی کنولپ در کودکی، جوانی و بزرگسالی مطرح می‌شود که در آن، نویسنده کوشیده است با پرداخت به ویژگی‌های معنوی و عرفانی این شخصیت، چگونگی برخورد و مواجهه او را با مسائل مختلف زندگی توصیف کند (Hesse, 1971: 26 and 110)؛ بنابراین اگرچه این اثر در درجه اول، رساله عرفانی به نظر نمی‌آید، از این حیث که درون‌مایه آن در خدمت توصیف شخصیت صوفی پیشه کنولپ قرار دارد، دارای وجوه و عناصر عرفانی است. علاوه بر این، کنولپ می‌تواند نام دیگر نویسنده و تخلص شاعری او به حساب آرد (Glenn, 1985: 28 and 33).

مقالات شمس نیز یکی از آثار مکتوب تاریخی در حوزه تصوف و عرفان اسلامی است که اگرچه حاوی عناصر داستانی نیست، در برخی بخش‌های آن، همچون قصه‌های شمس با محتوای داستانی مواجه می‌شویم (نک: موحد، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۷۱).
مقالات، متنی شاعرانه یا آهنگین است و متنی شهودی تلقی می‌شود (حیدری و میرزایی، ۱۳۹۴: ۱۳۷). این اثر از حیث محتوا حاوی اقوال و روایت‌های پراکنده عرفانی و اخلاقی از شمس تبریزی است که به بیان ویژگی‌های عرفانی شخصیت او در سه دوره کودکی، جوانی و کهنسالی می‌پردازد (موحد، ۱۳۹۱: مقدمه).

کنولپ اثری داستانی و مقالات اثری شهودی در حوزه عرفان و تصوف اسلامی است؛ بنابراین در اثر کنولپ، با یک داستان اصلی مواجه هستیم که هدف و غایت اثر تلقی می‌شود، اما در مقالات شمس، برای تشریح هرچه بهتر محتوای عرفانی، از شیوه‌های داستانی مختلفی همچون بیان روایات و قصص دینی استفاده شده است (همان: ۷۵). از دیگر وجوه تمایز این دو اثر، لحن خطابی مقالات شمس در مقابل لحن روایی در داستان کنولپ است. شخصیت پردازی در داستان کنولپ مطابق الگوی شخصیت‌پردازی مدرن است (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۱۲۵-۱۳۵). به این معنا که ما با زوایای پنهان و آشکار شخصیت کنولپ در داستان روبه‌رو می‌شویم. علاوه بر این، شخصیت کنولپ کاملاً پویا است (همان). این در حالی است که در مقالات شمس هیچ‌یک از شخصیت‌ها ابعاد گوناگونی ندارند و در حد تیپ باقی می‌مانند (نک: موحد، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۱۵۱). بسامد بالای جملات پرسشی نسبت به اخباری و نیز وجود صنعت ادبی تلمیح در مقالات شمس از جمله وجوه افتراق این دو اثر است.

مقایسهٔ انگارهٔ عرفانی شخصیت کنولپ و شمس تبریزی

پس از بررسی داستان کنولپ و مقالات شمس، می‌توان به بررسی برخی از خصوصیت‌های معنوی و عرفانی دو شخصیت کنولپ و شمس تبریزی در ادوار مختلف زندگی آن‌ها پرداخت. در ادامه به بیان اصلی‌ترین وجوه شباهت و افتراق این دو شخصیت می‌پردازیم.

۱. وجوه شباهت روبنایی انگارهٔ عرفانی کنولپ و شمس

ویژگی‌های عرفانی مقوم شخصیت کنولپ، ظاهراً از جنبه‌های گوناگونی با خصوصیت‌های شمس تبریزی و انگارهٔ عرفانی او در مقالات شمس مشابهت دارد. از جمله ویژگی‌های معنوی کنولپ در دوران کودکی، مواردی همچون تنهایی معنوی، بی‌توجهی خانواده به استعداد روحی وی و بی‌توجهی به دانش رسمی زمانه است. افزون بر این، ویژگی بارز این شخصیت در دوره‌های جوانی و میانسالی، بسیار سفر کردن، توجه به حکمت، بی‌خبری از خود و جهان اطراف و زیستن در لحظه، شوخ‌طبعی و بی‌پروایی در بیان عقاید و رفاقت با مرگ عنوان شده است (نک: Hesse, 1971:14-65).

براساس روایاتی که در مقالات شمس انعکاس یافته، برخی از ویژگی‌های عرفانی شخصیت شمس تبریزی در سه دورهٔ کودکی، جوانی و پیری، دست‌یافتنی است. ویژگی‌های بارز شمس در دوران کودکی، تنهایی، بی‌توجهی به استعداد روحی او توسط اطرافیان و غرور و تکبر معنوی وی ذکر شده است. همچنین ویژگی اصلی عرفانی این شخصیت در دوران جوانی و پیری، شوخ‌طبعی و زیرکی، مرگ‌اندیشی مداوم، دوری از تظاهر و ریا، زندگی کردن در لحظه و توجه به سلوک آفاقی و حکمت مطرح شده است. این ویژگی‌ها در معرفی چهرهٔ شمس تبریزی به مخاطب و نشان‌دادن انگارهٔ شخصیت عرفانی او نقش اصلی را ایفا می‌کند (نک: موحد، ۱۳۹۱: دفتر اول و دوم). براساس آنچه ذکر شد، ظاهراً انگارهٔ عرفانی شخصیت شمس تبریزی از حیث بسیاری از ویژگی‌های روبنایی عرفانی، با انگارهٔ شخصیت کنولپ مشابهت دارد.

۲. وجوه شباهت زیربنایی انگارهٔ عرفانی کنولپ و شمس

انگارهٔ عرفانی شخصیت کنولپ و شمس تبریزی، به‌لحاظ برخی از ویژگی‌های زیربنایی نیز شباهت دارند. مهم‌ترین وجه شباهت اصلی این دو شخصیت، به اندیشه و مشی عرفانی هریک بازمی‌گردد. در این رابطه می‌توان به چند ویژگی کانونی که در ساحت اندیشهٔ عرفانی کنولپ و شمس نقش اصلی ایفا می‌کند، اشاره کرد. نخستین ویژگی کانونی و مشترک در اندیشه و سلوک

عرفانی این دو عارف، به جایگاه احوال عرفانی آفاقی در تجارب عرفانی ایشان بازمی‌گردد. به عقیده برخی محققان، احوال عرفانی آفاقی شامل تجاری است که با امور حسی و عینی سروکار دارد (استیس، ۱۳۹۸: ۴۰) و فرد در خلال مراقبه، به واسطه مشاهده امور عینی و صورت‌های محسوس، پدیدارها و حقایق عرفانی را مشاهده می‌کند (همان: ۴۱)؛ برای مثال، کنولپ در مظاهر طبیعی همچون باد، برف و بوران چهره خدا را مشاهده می‌کرد و با او به گفت‌وگو می‌پرداخت (Hesse, 1971: 110)؛ و شمس تبریزی در افلاک و ستارگان و حتی کرمی که بر سرگین می‌جنبد خدا و خدایلی را مشاهده می‌کرد (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۸۹). علاوه بر وجه شباهت فوق، شاید مهم‌ترین ویژگی زیربنایی مشترک در مثنوی عرفانی شمس و کنولپ، وجود عنصر وجد و تواجد در تجارب عرفانی ایشان باشد. توضیح آنکه در میان اصطلاحات فنی عرفانی، وجد نه تنها شامل «شور و شادی به معنای رایج کلمه است»، بلکه اشاره به حالتی دارد که در آن فرد دچار دگرگونی‌های شدید عاطفی و حالات غیرعادی جسمانی شده که البته چنین حالتی بیشتر به عارفان «قلندرمآب دست می‌دهد و نه عارفان آرام و آهسته» (استیس، ۱۳۹۱: ۴۲ و ۴۴). ذکر این شور آتشین که مؤلفه اصلی عرفان قلندرانه تلقی می‌شود، در اقوال و قصه‌های کنولپ و شمس تبریزی نیز رفته است؛ چنانکه کنولپ به محض دست‌دادن فراغتی از امور دنیا به «رقص و پایکوبی می‌پردازد» (Hesse, 1971: 110-111) و شمس تبریزی که دمام از مستی الهی و ضرورت سماع سخن می‌گوید و معتقد است برای او در این مستی، نسیانی در کار نیست (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۷۹-۸۰). افزون بر موارد فوق، می‌توان احساس شادمانگی و والایش درونی را که از جمله مؤلفه‌های تجارب عرفانی آفاقی است (استیس، ۱۳۹۱: ۶۱) به عنوان دیگر ویژگی مشترک روش عرفانی کنولپ و شمس تبریزی در نظر گرفت. این شادمانگی درونی در روایات منسوب به کنولپ بارها به تصویر کشیده شده است. او از تمامی لحظات زندگی قلندرانه خود خرسند است و این آرامش درونی تا لحظه مرگ همراه او است (Hesse: 1971: 113-114). شمس تبریزی نیز پیوسته لبریز از حس شادمانگی درونی است و این شادی درونی در نازک‌طبعی او و مرگ‌اندیشی وی نمایان است (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر دوم: ۲۷؛ همان، ۱۳۷۵: ۳۵).

اما عناصر عرفانی، علاوه بر اثر کنولپ، به وفور در سایر آثار هرمان هسه نیز به کار رفته است؛ چنانکه برخی از محققان از او به پیامبری عارف یاد می‌کنند که تجارب عرفانی خود را در داستان‌هایی که به سبک نگارشی ساده، لطیف و تغزلی مشهور است، با مخاطبان به اشتراک می‌گذارد (نک: نجفی، ۱۳۹۷: ۳۸-۳۵). به عبارت دیگر، اگرچه هسه با تعالیم و اصطلاحات پیچیده و فنی الهیات، فلسفه و عرفان شرق و غرب همچون اندیشه وحدت وجود، اتحاد آتمن و

برهمن در عرفان هندو، تعالیم عرفانی گنوستیک و... آشنایی دارد، در متون منشور متعلق به خود که به عقیدهٔ محققان، نوعی حدیث نفس و زندگی‌نامهٔ عرفانی خودنوشت برای نویسنده تلقی می‌شود (همان)، از ساده‌ترین عبارات و تعابیر برای توصیف تجارب عرفانی خود به مخاطبان بهره می‌برد. عباراتی که در ساده و روان بودن زبانزد است و می‌تواند وجه تفاوت آثار عرفانی هسه با بسیاری از شاعران و نویسندگان هم‌عصر وی تلقی شود (همان)؛ برای مثال، هسه در داستان کنولپ، برای توجیه سبک عرفانی خاص خود که کودک‌اندیشی و سهل‌انگاری و ویژگی بارز آن است، به جای فلسفه‌بافی به روایت و قصه‌ای دینی که دلالت بر نوعی سهل‌اندیشی در سلوک عملی و عرفانی عیسی مسیح دارد بسنده می‌کند (Hesse, 1971: 28). در رابطه با شمس تبریزی نیز گفته شد که وی به‌رغم اطلاع جامع از علوم اسلامی زمانهٔ خود همچون دانش فلسفی و عرفانی و نیز آشنایی با اصطلاحات فنی و پیچیدهٔ عرفانی (چیتیک، ۱۳۹۱: ۲۰۲)، در سخنان و گفت‌وگوهای خود که در آثاری همچون مقالات شمس انعکاس یافته است، از این اصطلاحات، تعمداً سخنی به میان نمی‌آورد و برعکس از قصص و تعابیر دینی که تفهیم امور عرفانی را برای تمامی مخاطبان تسهیل می‌کند، بهره می‌برد (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۹۵). به عبارت دیگر در سراسر روایت‌های عرفانی منسوب به شمس، وی می‌کوشد تا تجارب و تعالیم عرفانی خود را با ساده‌ترین عبارات و بیانی لطیف و تعزلی به مخاطب منتقل سازد. علت عدم توجه هسه و شمس به زبان علمی و استفاده از اسلوب‌های رایج عقلی اهل علم در بیان تجارب عرفانی، به‌روشنی در عبارتی از شمس مشخص می‌شود که وی زبان آمیخته به علوم ظاهری را مانعی بر فهم عمیق‌تر مفاهیم عرفانی قلمداد می‌کند (چیتیک، ۱۳۹۱: ۲۰۵)؛ بنابراین، تعمد در ساده و روان بودن تعابیر عرفانی، استفاده از بیان تعزلی، استعمال تعابیر لطیف، به کاربردن قصص و روایات دینی، برای فهم‌پذیر کردن مفاهیم پیچیدهٔ عرفانی، وجه شباهت اصلی زیربنایی اندیشهٔ عرفانی کنولپ و شمس تبریزی تلقی می‌شود.

۳. وجوه تفاوت انگارهٔ عرفانی کنولپ و شمس

علاوه بر وجوه شباهت فوق، دو انگارهٔ کنولپ و شمس، از جهات گوناگونی با یکدیگر تفاوت دارند. شخصیت کنولپ که می‌تواند منعکس‌کنندهٔ خصوصیات عرفانی نویسنده باشد، در سال‌های دههٔ شصت اروپا و با هدف نقد دنیاگرایی طبقهٔ بورژوا، و با شعار بازگشت به معنویت و شیوهٔ زندگی قلندرانه نگاشته شد (نکستسالکوفسکی، ۱۳۸۳: ۲۱). اگرچه هسه به الهیات و عرفان شرقی نیز علاقه‌مند بود، در زمینهٔ عرفان، شیفتهٔ برخی عرفای مسیحی همچون قدیس فرانسیس آسیزی^{۱۶} (۱۱۸۲-۱۲۲۶ م.) بود و صراحتاً از وی نام می‌برد (همان، ۱۸). خصوصیات عرفانی شخصیت

کنولپ نیز تحت تأثیر ویژگی‌های الهیات و عرفان مسیحی قرار دارد (Hesse, 1971: 65)؛ درحالی که در مقالات، شمس عارفی شرقی و مسلمان معرفی می‌شود که هدف خود را از روی آوردن به عرفان بشارتی درونی می‌داند (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، دفتر اول: ۲۳۶). افزون بر این، در داستان کنولپ، به صراحت صحبتی از عارف بودن این شخصیت یا مراوده او با سایر عارفان مسیحی مطرح نمی‌شود؛ حال آنکه شمس تبریزی در تاریخ تصوف اسلامی به عنوان یک عارف مسلم شناخته می‌شود که مراودات گسترده‌ای با عارفان دیگر همچون مولانا داشته است (موحد، ۱۳۹۱، دفتر دوم: ۸۷). وجه تفاوت عمده دیگر این دو شخصیت به ارتباط آن‌ها با زنان برمی‌گردد. کنولپ با زنان مراودات گسترده‌ای دارد (Hesse, 1971: 39)؛ درحالی که چنین مسئله‌ای برای شمس ذکر نشده است. نکته دیگر آنکه در تاریخ تفکر مسیحی، اثری از هسه و نام رمزی او دیده نمی‌شود، اما شمس تبریزی یکی از برجسته‌ترین عرفای اسلامی است که مستقیم و غیرمستقیم، شاگردان فراوانی را پرورش داده است (زرین کوب، ۱۳۹۶: ۲۷۴).

با وجود این تفاوت‌ها، تشابهات گسترده میان دو شخصیت کنولپ و شمس در روش سلوکی و نگاه عرفانی قلندرانه آن‌ها به هستی سبب می‌شود تا به‌رغم گسست‌های زمانی، جغرافیایی و مکانی که میان هسه و شمس تبریزی وجود دارد و نیز حقیقی بودن شخصیت شمس و مجازی بودن شخصیت کنولپ که پوششی برای نویسنده ذکر شده است، بتوانیم دو انگاره شمس و کنولپ را به وسیله بررسی دو متن داستان کنولپ و مقالات شمس مقایسه کنیم. گفتنی است نشانی از تأثیرپذیری هسه از تعالیم عرفان اسلامی و شمس تبریزی در خلق شخصیت کنولپ دیده نمی‌شود؛ با این حال به علت وجود ویژگی‌های مشترک عرفانی در دو انگاره کنولپ و شمس که دلالت بر شباهت‌های فطری انسانی دارد، می‌توان به مقایسه و بررسی این دو شخصیت پرداخت.

نتیجه‌گیری

هرمان هسه عارف و ادیب آلمانی است که او را با نگارش آثار داستانی، همچون *سیدارتا* و *دمیان* می‌شناسیم. ویژگی منحصر به فرد آثار این نویسنده استفاده از عناصر و نشانه‌های عرفانی است. *داستان کنولپ* نیز یکی از مهم‌ترین آثار این نویسنده به حساب می‌آید که داستانی مدرن تلقی شده و در آن عناصر عرفانی به کار رفته است. محتوای عرفانی این داستان، در خدمت توصیف شخصیت عارف مسلک کنولپ قرار دارد که می‌تواند نام دیگر هسه یا تخلص شاعری وی باشد. هسه در این اثر که از سه فصل یا سه پرده تشکیل شده است، به بیان ویژگی‌های معنوی و عرفانی شخصیت اصلی داستان در سه دوره کودکی، نوجوانی و جوانی می‌پردازد. از جمله

ویژگی‌هایی که انگارهٔ شخصیت عرفانی کنولپ را تشکیل می‌دهند، می‌توان به مواردی همچون تنهایی او، استعداد روحی ویژه، بسیار سفر کردن، توجه به حکمت به‌جای دانش رسمی، زیستن در لحظه، شوخ‌طبعی و بی‌پروایی در بیان عقاید و رفاقت با مرگ اشاره کرد.

شمس تبریزی نیز از صوفیان ایرانی است که اقوال و داستان‌های او در مقالات شمس انعکاس یافته است. در این تحقیق وجوه اشتراک و افتراق این دو اثر به تفصیل عنوان شد. اگرچه مقالات برخلاف داستان کنولپ، اثری تاریخی است و محتوای آن اخلاقی-عرفانی است، در برخی از بخش‌ها همچون قصه‌های شمس با داستان‌های کوتاهی مواجه هستیم که از زبان شمس و به صورت اول شخص مشارکت‌کننده بیان شده است. با بررسی محتوای این اثر که حاوی روایات پراکندهٔ اخلاقی-عرفانی و دربردارندهٔ داستان‌هایی از ادوار مختلف زندگی شمس است، می‌توان برخی از ویژگی‌های عرفانی و معنوی این صوفی مسلمان را در سه دورهٔ کودکی، جوانی و پیری مطالعه کرد. از جمله ویژگی‌ها مقوم شخصیت عرفانی شمس در مقالات، عبارت‌اند از: تنهایی معنوی شمس، استعداد معنوی ویژهٔ او، توجه به سلوک آفاقی، پرداختن به حکمت و بی‌توجهی به علوم ظاهری، زیستن در لحظه، شوخ‌طبعی و زیرکی در بیان تعالیم، مرگ‌اندیشی مداوم و... که جملگی برای معرفی شخصیت عارف مسلک کنولپ نیز به کار رفته است. همچنین توجه به تجارب عرفانی آفاقی و احساس تواجد و شادمانگی درونی نیز به عنوان عناصر زیربنایی مشترک در روش عرفانی کنولپ و شمس تلقی می‌شود. بنا بر آنچه گفته شد، انگارهٔ عرفانی شخصیت شمس تبریزی در مقالات شمس را می‌توان نزدیک‌ترین نمونه به انگارهٔ عرفانی شخصیت کنولپ در داستان کنولپ ارزیابی کرد.

علی‌رغم وجه شباهت‌های فوق، دو شخصیت کنولپ و شمس، از حیث برخی از ویژگی‌ها، همچون ویژگی‌های جغرافیایی و فرهنگی با یکدیگر تفاوت دارند. در شخصیت عرفانی کنولپ، تأثیر الهیات و فرهنگ مسیحی قابل مشاهده است، اما شمس تبریزی عارفی شرقی و مسلمان تلقی می‌شود که با صوفیان شهری همچون مولانا مرادده داشته است. علاوه بر این، در نظام فکری هسه، توجه به عرفان راهکار اصلی شخصیت کنولپ برای نقد دنیاگرایی سال‌های دههٔ شصت اروپا معرفی می‌شود؛ درحالی‌که در اندیشهٔ شمس تبریزی، روی آوردن به عرفان در اثر بشارتی درونی است.

پی‌نوشت

1. Hermann Hesse (1962-1877)
2. 1919

3. 1922
4. 1943
5. 1930
6. Goppingen- Maulbronn
7. 1927
8. Unid Mystica
9. The Life of a Good-For-Nothing
10. Joseph Freiherr
11. I'm a Stranger to them.

۱۲. نک: هسه، ۱۹۷۱: ۲۴

13. "I think, give us something else beside pleasure; they also leave us with a feeling of sadness or fear."

۱۴. در متن، به جای عیسی از کلمه «savior» استفاده شده است.

۱۵. اوتو برای تشریح این اصل عرفانی به نقلی از حلاج درباره خدا اشاره می‌کند: «تو که آشکارا و نهانی؛ در هر چیزی برای هر چیزی متجلی می‌شوی، ای جملگی تمام چیزها تو جز من نیستی» (اوتو، ۱۳۹۷: ۱۲۷).

16. Francis of Assisi

منابع

- قرآن کریم. (۱۳۸۳). ترجمه حسین انصاری. نشر اسوه. قم.
- استیس، والتر. (۱۳۹۸). عرفان و فلسفه. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. ج ۹. سروش. تهران.
- اسکولز، رابرت. (۱۳۹۳). عناصر داستان. ترجمه فرزانه طاهری. ج ۵. مرکز. تهران.
- افلاکی العارفی، شمس‌الدین. (۱۳۶۲). مناقب العارفین. تصحیح: تحسین بازیجی. ج ۲. دنیای کتاب. تهران.
- اوتو، رودلف. (۱۳۹۷). عرفان شرق و غرب: تحلیلی مقایسه‌ای درباره ماهیت عرفان. ترجمه: انشاءالله رحمتی. ویراسته مصطفی ملکیان. سوفیا. تهران.
- تسیالکوفسکی، تئودور. (۱۳۸۳). هرمان هسه. ترجمه: رؤیا رضوانی. ماهی. تهران.
- چیتیک، ویلیام. (۱۳۹۱). «حقیقت شمس تبریزی». ترجمه معصومه نقد بینشی. نشریه هفت آسمان. سال چهاردهم. ش ۵۶ و ۵۷. صص ۱۹۹-۲۱۰.
- _____. (۱۳۸۶). من و مولانا. ترجمه شهاب‌الدین عباسی. مروارید. تهران.
- حیدری، علی و مینا میرزایی مقدم. (۱۳۹۴). «درهم‌تنیدگی خوشه‌های موسیقایی، معنایی و زبانی در مقالات شمس». کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. سال شانزدهم. ش ۳۰. صص ۱۳۴-۱۶۳.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۶). جستجو در تصوف ایران. امیرکبیر. تهران.
- سلامی، مسعود و لیلی مسگرزاده. (۱۳۸۷). «بررسی مضمون عشق در دمیان و سیدارتای هرمان هسه از دو منظر روانکاوانه و رمانتیک». پژوهش‌نامه علوم انسانی. سال نهم. ش ۵۸. صص ۱۴۵-۱۶۴.
- شمس تبریزی. (۱۳۸۹). قصه قصه‌ها: کهن‌ترین روایت از ماجرای شمس و مولانا. به کوشش محمدعلی موحد. کارنامه. تهران.

_____ (۱۳۷۵). *گزیدهٔ مقالات شمس تبریزی*. گزیده: محمدعلی موحد. شرکت تعاونی ناشران و کتاب‌فروشان. تهران.

_____ (۱۳۹۱). *مقالات شمس تبریزی*. به کوشش محمدعلی موحد. چ ۴. خوارزمی. تهران.
شیمیل، آن ماری. (۱۳۷۵). *شکوه شمس: سیری در آثار و افکار مولانا جلال‌الدین رومی*. مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی. ترجمه: حسن لاهوتی. علمی و فرهنگی. تهران.
فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۵). *بلاغت تصویر*. نشر سخن. تهران.
کلابادی، ابوبکر محمد. (۱۳۷۱). *متن و ترجمهٔ کتاب تعرف*. ترجمهٔ محمدجواد شریعت. انتشارات اساطیر. تهران.

کاشانی، عبدالرزاق. (۲۰۰۵). *اصطلاحات الصوفیه*. المحقق: قاسم ابراهیم الکیالی. دارالکتب العلمیه. بیروت.
مشتاق مهر، رحمان. (۱۳۷۹). «شمس حق یا مفهوم رمزی شمس تبریزی در غزل‌های مولانا». نشریهٔ نامهٔ فرهنگستان. س ۵. ش ۱۶. صص ۳۳-۴۱.

نسفی، عزیز بن محمد. (۱۳۹۱). *کشف الحقایق*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: سید علی اصغر میرباقری فرد. انتشارات سخن. تهران.

میرصادقی، جمال. (۱۳۹۴). *عناصر داستان*. چ ۹. سخن. تهران.
نصراصفهانی، محمدرضا. (۱۳۸۶). «تأملی در اندیشه و آثار هرمان هسه و نقد داستان آگوستوس». *مجلهٔ علمی-پژوهشی مطالعات عرفانی*. سال سوم. ش ۶. صص ۱۳۱-۱۶۴.

نجفی، رضا. (۱۳۷۹). «عناصر عرفانی و دینی در کتاب سیدارتا از هرمان هسه». *فصلنامهٔ کتاب ماه دین*. سال سوم. ش ۲۰ و ۳۱. صص ۳۵-۳۸.

هسه، هرمان. (۱۳۸۷). *اخبار عجیب و حکایات غریب*. ترجمهٔ محمد بقایی (ماکان). چ ۳. انتشارات تهران. تهران.

_____ (۱۳۸۰). *بازی مهرهٔ شیشه‌ای*. ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان. چ ۱. اساطیر. تهران.

_____ (۱۳۸۸). *پرسه‌زدن در مه*. ترجمهٔ رضا نجفی. هرمس. تهران.

_____ (۱۳۸۹). *تیزهوش*. ترجمهٔ محمد بقایی (ماکان). چ ۱. انتشارات تهران. تهران.

_____ (۱۳۸۸). *سفر شرق*. ترجمهٔ سروش حبیبی. چ ۱. جامی. تهران.

_____ (۱۳۸۷). *داستان دوست من کنولپ*. ترجمهٔ سروش حبیبی. ققنوس. تهران.

_____ (۱۳۹۶). *در ستایش سالخوردگی؛ نوشته‌هایی از هرمان هسه*. ترجمهٔ پریسا رضایی. چ ۴. مروارید. تهران.

Hesse, Herman. (1971), *Knulp: Three Tales From The Life of Knulp*, Translated by Ralph Manheim, New York, Farrar Straus and Giroux.

_____ (1972), *Autobiographical Writings*, Translated by Denver Lindley, Ed. by: Theodore Ziolkowski, New York, Farrar Straus and Giroux

Eugene L. Stelzig (1988), *Hermann Hesse's Fictions of the Self: Autobiography and the Confessional Imagination*, New Jersey, Princeton University Press.

- Glenn, Jerry (1985), *Hermann Hesse's short fiction... a critical commentary*, New York, Monarch Press.
- K. Roney, Stephen (1999), *Hesse's Demian as a Christian Morality Play*, *HHP Journal*, Volume.II. Nr.6, pp.1-44.
- Rimmon-kenan, Shlomith (1989), *Narrative Fiction: Contemporary Poetics*, London and New York, Routledge.

References

- The Holy Qur'an*. (2004). (H. Ansari, Trans.). Osveh.
- Aflaki, Sh. (1983). *Manaqib al-arifin* [The feats of the knowers of God] (Vol.2) (T. Baziji, Ed.). Donya-e Ketab.
- Chittick, W. (2007). *Me and Rumi* (Sh. Abbasi, Trans.). Morvarid.
- Chittik, W. (2012). The truth of Shams Tabrizi (M. Naqd Bineshi, Trans.). *Haft Aseman Magazine*, 14 (56 -57), 199-210.
- Eugene, L. S. (1988). *Hermann Hesse's fictions of the self: Autobiography and the confessional imagination*. Princeton University Press.
- Fotouhi Rud Ma'jani, M. (2006). *Belaghate tasvir* [Image rhetoric]. Sokhan.
- Glenn, J. (1985). *Hermann Hesse's short fiction...a critical commentary*. Monarch Press.
- Heidari, A., & Mirzaei Moghadam, M. (2015). A balanced combination of the elements of melody, meaning and language in Shams essays. *Journal of Research in Persian Language and Literature*, 16 (30), 134-163.
- Hesse, H. (1971). *Knulp: Three tales from the life of Knulp* (R. Manheim, Trans.). Farrar Straus and Giroux.
- Hesse, H. (۱۹۷۲). *Autobiographical writings* (D. Lindley, Trans.). Farrar Straus and Giroux.
- Hesse, H. (2001). *The glass bead game* (A. Sharifian, Trans.). Asatir.
- Hesse, H. (2008). *Strange news from another star* (3rd ed.). (M. Baghaei Makan, Trans.). Tehran Press.
- Hesse, H. (2008.). *The story of my friend Knulp* (S. Habibi, Trans.). Qoqnoos.
- Hesse, H. (2009). *The journey to the east* (S. Habibi, Trans.). Jami.
- Hesse, H. (2009). *Wandering in the fog* (R. Najafi, Trans.). Hermes.
- Hesse, H. (2010). *The prodigy* (M. Baghaei Makan, Trans.). Tehran Press.
- Hesse, H. (2017). *Hymn to old age* (4th ed.) (P. Rezaei, Trans.). Morvarid.
- Kalabadi, A. M. (1992). *Mam va tarjome ketabe Taarof* [Text and translation of Taarof book] (M. Shariat, Trans.). Asatir.
- Kashani, A. (2005). *Istilahat al-sufiyya* [Sufism terminology]. Dar al-Kitab al-Ulamiyya.
- Mir Sadeghi, J. (2015). *Anasore dastan* [Elements of story] (9th ed.). Sokhan.
- Moshtagh Mehr, R. (2000). Real Shams or symbolic meaning of Shams Tabrizi in Rumi's lyrics. *Nama-i farhangistan (Writings of the academy)*, 3 (16), 33-41.
- Najafi, R. (2000). Mystical and religious elements in the book of *Siddhartha* by Hermann Hesse. *Quarterly Journal of the Book of the Month of Religion*, 3 (30-31), 35-38.
- Nasafi, A. M. (2012). *Kashfo al-haghayegh* [Discovery of truths] (S. A. Mir Bagherifard, Ed.). Sokhan.
- Nasr Esfahani, M. (2007). Meditation on Hesse's thoughts and works and analyzing the story of Augustus. *Mysticism Studies*, 6 (1), 131-164.
- Otto, R. (2018). *Mysticism east and west: A comparative analysis of the nature of mysticism* (M. Malekian, Ed.) (I. Rahmati, Trans.). Soofia Press.
- Rimmon-Kenan, Sh. (1989). *Narrative fiction: Contemporary poetics*. Routledge.
- Roney, K. S. (1999). Hesse's demian as a Christian morality play. *HHP Journal*, 2(6), 1-44.
- Salami, M., & Mesgarzadeh, L. (2008). Theme of love in *Demian* and Hesse's *Siddhartha* from romantic ad psychoanalytical perspective. *Journal of Human Sciences*, (58), 165-164.
- Scholes, R. (2014). *Elements of story* (5th ed.). (F. Taheri, Trans.). Markaz.

- Shimmel, A. (1996). *Grandeur of Shams: A journey to the works and thoughts of Mowlana Jalaluddin Rumi* (H. Lahouti, Trans.). Scientific and Cultural Press.
- Stace, W. T. (2009). *Mysticism and philosophy* (9th ed.). (B. Khorramshahi, Trans.). Soroush.
- Tabrizi, Sh. (1996). *Gozideh maghalate Shams Tabrizi* [Selection of Shams Tabrizi's articles] (M. A. Movahed, Ed.). Publishers and Booksellers Cooperative Company.
- Tabrizi, Sh. (2010). *Ghase ghaseha* [Stories of stories: The oldest narrative of the story of Shams and Rumi] (M. A. Movahed, Ed.). Karnameh.
- Tabrizi, Sh. (2012). *Maghalate Shams Tabrizi* [Articles of Shams Tabrizi] (4th ed.) (M. A. Movahed, Ed.). Kharazmi.
- Zarrinkoob, A. (2017). *Jostejo dar tasavofe Iran* [Search in Iranian Sufism]. Amir Kabir.
- Ziolkowski, T. (2004). *Hermann Hesse* (R. Rezvani, Trans.). Mahi.
- Ziolkowski, T.(Ed.). (1972). *Autobiographical writings* (D. Lindley, Trans.). Farrar Straus and Giroux.



Comparison of Hermann Hesse and Shams Tabrizi with a Focus on *Knulp* and *Maqalat*¹

Amir Tabatabaei²
Ghodratollah Khayatian³

Received: 2020/05/14

Accepted: 2020/08/02

Abstract

Hermann Hesse (1877-1962 AD) was a German author and mystic. He became acquainted with the teachings of Christian theology from an early age and then showed an inclination towards Eastern mystical schools in his youth. The events in his life and his mystical studies created a special style for him, which could be seen in the story of *Knulp*; a modern story that deals with the mystic personality of a character called Knulp. By way of comparison, Shams Tabrizi (582-645 AH) was an Iranian mystic whose stories have been narrated in Shams' *Maqalat* (*Conversations*). Analogies could be drawn between the mystical image of the character of Knulp in the story of *Knulp* and Shams Tabrizi in *Maqalat*. Applying a descriptive-comparative method, in this article, we first provide a brief introduction to Hesse and describe the place of mysticism in his thoughts and works. We then examine *Knulp* in terms of its form and content, and explain the mystical characteristics of the leading character at different stages of his life. In the following, we give a brief description of Shams' life to present his mystical features. In the final part, comparisons are made between the two works, *Knulp* and Shams *Maqalat*, and the similarities between the two characters of Knulp and Shams Tabrizi will be described. Among these similarities, we can refer to the narratives of both works which depict the personality traits of Knulp and Shams, such as spiritual loneliness and humor. The main difference, however, is that *Knulp* is a literary work, but *Maqalat* is an intuitive one.

Keywords: *Knulp* story, Shams, mysticism, Shams *Maqalat*, Hesse

1. DOI: 10.22051/JML.2020.31102.1941

2. PhD student of Sufism and Islamic Mysticism, Faculty of Human Sciences, Semnan University, Semnan, Iran, atabatabaei@semnan.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Theology, Faculty of Human Sciences, Semnan University, Semnan, Iran, (Corresponding author), khayatian@semnan.ac.ir

Print ISSN: 9384-2008 / Online ISSN1997-2538